



آینده و آینده نگری

به من گفته اند که چند دقیقه ای راجع به فلسفه و آینده نگری چیزی عرض کنم. ما هم مثل همه کشورها به آینده نگری علمی برای برنامه ریزی نیاز داریم زیرا برنامه ریزی ها بر اساس آینده نگری علمی صورت می گیرد. اما آینده نگری علمی مقدمات و شرایط و زمینه ای دارد که به دل و جان مردمان پیوسته است و نویسندگان و شاعران و فیلسوفان در تمهید و فراهم آوردن آن مشارکت داشته اند. من که شاگرد مدرسه فلسفه هستم اعتقاد دارم که جهان جدید و متجدد جهان تحول و تغییر است و این تحول در صد سال اخیر در همه جا و به خصوص در جهان توسعه نیافته باید بر وفق برنامه انجام شود.

البته آدمیان همیشه آینده بین و آینده نگر بوده اند زیرا همیشه با زمان می زیسته اند. تنها موجودی که زمان دارد و آینده را درک می کند، انسان است. تا این اواخر آینده نگری برای مواظبت و پیشگیری و نظارت و بشارت و انذار نبود. اما اکنون در جهان تحول و تغییر که نمی توانیم از تغییر برکنار باشیم ناگزیر باید بکوشیم از تغییری که فکر می کنیم مضر است پیشگیری کنیم. آینده نگری قدیم صورت دیگری داشت بنابراین من فکر می کنم که آینده نگری ما امروزی ها با آینده نگری قبل از مدرنیته و حتی دوران اوایل تجدد تفاوت دارد زیرا اصلاً آینده و زمان صورت دیگری پیدا کرده است. این زمان خطی که ما اکنون آن را عین زمان و مطلق زمان می دانیم، در نظر قدما معنی نداشته است سیر خطی تاریخ را مدرنیته با نظر به تاریخ دینی پیش آورده است. این زمان خطی از نقطه ای شروع می شود و پیش می رود و حتی اگر پیشرفت محدودیتی داشته باشد بازگشت ندارد. زمان گذشتگان زمان دوری است. در زمان دوری گذشته آینده و گذشته در هم پیچیده است اما در زمان خطی کنونی آینده پیش روی ماست و فردایی غیر از امروز است. نکته ای که باید به آن توجه کرد شرایط امکان آینده نگری است. ما اکنون علم آینده-نگری داریم و می توانیم آن را در دانشگاه بیاموزیم اما در گذشته هر چند که آینده نگران بوده اند، علم آینده نگری جایی نداشته است و این بحث تازه ای است. یعنی در گذشته پیش بینی و پیشگویی و البته غیب گویی و فال و تفال بوده است اما طرح آینده و برنامه ریزی آن امری متعلق به این زمان است. در کشور ما هم از حدود شصت سال پیش (اینطور که من یادم می آید) اولین کتاب آینده نگری به فارسی ترجمه شد و از آن سال کم و بیش در رشته های علوم اجتماعی و علوم انسانی این درس را تدریس کرده اند. اما آیا آموختن علم آینده نگری که البته ضرورتش را نمی توان انکار کرد برای پیش بینی و آینده نگری کافی است؟ یعنی اگر مردم فردابین و آینده نگر و مال اندیش نباشند به صرف اینکه علم آینده نگری بیاموزند از عهده آینده بینی و برنامه ریزی برای آینده برمی آیند؟ علم، دو علم است.

علمی هست که از جان ها جداست و آن را می-آموزیم و حامل اطلاعات آن هستیم اما علمی هست که در جان خانه دارد. علم برای اینکه کارساز و مؤثر باشد باید با وجود آدمی بیامیزد. درست است که علم آینده نگری برای تدوین برنامه لازم است. اما جان هم باید آینده نگر باشد و با زمان پیوند داشته باشد. ما کمتر آینده بین و مآل اندیش هستیم. می خواستیم برای اینان غزلی از حافظ بخوانم دیدم شاید وقت کم باشد و بعضی از حاضران مناسبت خواندن آن را در مجلس آینده نگران در نیابند. اجازه بدهید یک بیتش را بخوانم:

ره میخانه بگشا تا پرسم مآل خویش را از پیش بینی

یعنی وضع آینده را صرفاً از اهل مدرسه نمی توان آموخت بلکه کسانی آینده را می شناسند که فرزند زمان باشند و تقلبات آن را درک کنند. تجربه می گوید که ما معمولاً به مآل و آینده خود کاری نداریم. امروز را می گذرانیم و گاهی اصلاً نگران کار امروزمان و نتیجه هایی که فردا از آن حاصل می شود نیستیم. ما از تجدد آموخته ایم که شیره زمین را بکشیم و مصرف کنیم اما حزم و احتیاط بنیانگذاران و سازندگان مدرنیته را در نیافته ایم. گویی ما به فردا و آینده کاری نداریم ولی آینده نگری اکنون به صورت یک علم درآمده است. کار این علم چیست و از آن چه حاصل می شود؟ رویاره می پرسم آیا با آموختن این علم می توان آینده را پیش بینی یا طراحی کرد؟ ظاهراً ما مثل همه مردم جهان چنین توقعی از علم آینده نگری داریم و گر نه به آن رو نمی کردیم اما در این جهان مشکلی در همه جا و بخصوص در جهان توسعه نیافته پیش آمده است که شاید بتوان آن را وجهی از گسست ایستمولوژیک نام نهاد. مشکل عبارت از اینست که در بعضی مواقع علم هست اما به کار نمی آید و وقتی هم که به کار نمی آید نمی پرسند چرا باید علمی را که به کار نیامده است و به کار نمی آید طلب کرد؟ مقصود از به کار آمدن در اینجا استفاده از علم به عنوان ابزار نیست. این پرسش بر مبنای تلقی کل علم به عنوان علم کاربردی هم مطرح نشده است. همه علوم هر چه بوده اند نیازی را برآورده می کرده اند و اگر به آنها نیاز نبوده پدید نمی آمده-اند. کارآمدی علم صرفاً در قلمرو تکنیک و تکنولوژی نیست. فلسفه و فقه و اخلاق و شعر و ادب و عرفان و تاریخ هر یک جایی در تاریخ و در زندگی مردمان داشته اند و دارند و اگر جایی نمی داشتند و بر حسب اتفاق به وجود آمده بودند پژمرده می شدند و از میان می رفتند. علم را مردمان با طلب خویش می یابند و همین طلب نیاز نشانه کارآمدی علم است. آیا ما طلبی برای آینده نگری داریم؟ مسلماً در حوزه علم و آموزش مطالبی از همه علوم در برنامه تحصیلات قرار می گیرند و کسانی به طلب آنها برمی خیزند و اطلاعاتی به دست می آورند. این نیاز نیاز حقیقی نیست و شاید چون نیاز دیگران است شهرت آن را برای کسانی که آن را به کار نمی برند به نیاز روان شناختی تبدیل کرده باشد. ما وقتی به علم آینده نگری نیاز پیدا می کنیم که در اندیشه آینده باشیم و همواره به کار و بار خود بنگریم و آثار و نتایج و عواقب رفتارها و کارهایمان را بسنجیم و ببینیم که اگر انحرافی از راه مستقیم داشته ایم به راه برگردیم. به نظر می رسد که کمتر فکر کرده ایم که بر کارها و اقدام ها و فکرها و تصمیمات دیرزمان چه اثری مترتب شده است و به زحمت می توانیم بگوئیم کی و کجا به فکر فردا بوده ایم و شاید اگر چرای آن را از ما پرسند فیلسوفانه پاسخ بدهیم که فردا موهوم است و حتی اوهامی را به جای آن بگذارند. ده ها سال پیش یک استاد دانشگاه پیش بینی کرد که این کشور بی آب و خشک است و آینده زندگی و کار و کشاورزی در آن روشن نیست. اینها می توانست برای ما درس عبرت و تذکر باشد اما به آن اعتنا نکردیم. حرف چه اهمیت دارد ما به چشم خود خشک شدن باطلاق ها و دریاچه ها و رودها را دیدیم و نگران نشدیم. ظاهراً آدمیان از تذکر و از پرسش راجع به فردا خوششان نمی آید. تنها ما نیستیم که تذکر را دوست نمی داریم و این عیب به ما اختصاص ندارد. وقتی سقراط را محاکمه می کردند در دادگاه گفت شما از حرفهای من خوشتان نمی آید زیرا شما در خوابید و من شما را از خواب غفلت بیدار می کنم. شما در بستر طوفان خوابیده آید و پیداست که اگر بیدارتان کنند، آزرده می شوید. برهم زدن خواب و آرامش مردم، آنها را عصبانی می کند ولی اگر باید از خطرها پرهیز کرد

چاره ای جز بیرون آمدن از پناه غفلت و بی خبری نیست. آینده نگرى و توجه به آینده غالباً مستلزم آغاز تصمیم ترک عادت و عدول از بعضی اوہام است و شاید غفلت ما را بر ہم بزند. بیرون آمدن از غفلت دشوار و آزاردهنده است اما آنچه معمولاً در پی غفلت می آید سخت و آزاردهنده تر است و چه بسا که مصیبت باشد. خلاصه بگویم ما یک علم آینده نگرى داریم که به آن نیاز داریم و بدون علم آینده نگرى برنامه و طراحی برنامه میسر نیست. اما این علم باید در جان ها هم جایی پیدا کند یا مردمان پروای آینده داشته باشند تا بتوانند از علم آینده نگرى بهره ببرند. در تاریخ قبل از تجدد به این علم نیازی نبوده است زیرا تاریخ با خودآگاهی ساخته نمی شد. از حدود پانصد یا ششصد سال پیش تاریخی شروع شده است که بشر باید در ساختن و پرداختن آن شرکت کند. از آن زمان شاعران و نویسندگانی بوده اند که وضع جهان آینده را در زمان ها و نمایشنامه ها و آثار فلسفی تصویر کرده اند و این تصویر اگر راهنمای عمل نبوده لاف در خودآگاهی مردمان اثر بی چون و چرا داشته است. علوم انسانی نیز به اقتضای ظهور بحران ها و برای نظارت بر زندگی کنونی و برنامه ریزی فردا به وجود آمده است (علوم انسانی به وجود آمده است که بر وضع جامعه نظارت کند) همه علوم و از جمله علوم انسانی علم پیش بینی اند به خصوص علوم اجتماعی که حتی اگر به گذشته نظر کند ناظر به آینده است به عبارت دیگر علوم اجتماعی به وجود آمده است تا بر آنچه می گذرد نظارت کند و راه خروج از بحران را نشان بدهد. کار علم گفتن چه باید کرد و چه نباید کرد نیست. علم گزارش است اما وقتی گزارش درباره جامعه و آینده جامعه باشد، قهرماً تا حدی روشن می شود که چه می توان کرد و چه نمی توان کرد. وقتی بحران را پیش بینی می کنند و علل و عوامل آن را می گویند این پرسش در نظر بوده است که برای جلوگیری از بحران چه می توان کرد و چه باید کرد. به هر حال در کشور ما هم اندیشه آینده نگرى و مطالعه در آن شروع شده است و کم کم در کار سیاست و برنامه ریزی مان نیز به آن اهمیت داده می شود. برنامه های توسعه باید بر اساس آینده نگرى جامع انجام شود. درست است که کار ما در شرایط کنونی آینده نگرى علم و تکنولوژی و فناوری است اما علم و فناوری معلق میان هوا و زمین نیست. علم و فناوری در هر جایی و در هر کشور و جامعه ای جایگاه خاص دارد. اصلاً برای اینکه علم سودمند باشد باید آن را در جایگاه خاص قرار داد و این در صورتی میسر است که بدانیم به علم چه نیازی داریم و از آن چه توقعی می توانیم داشته باشیم و کدام مشکل ما را حل می کند. آینده نگرى مستلزم درکی جامع از جامعه و زندگی کشور است. اگر گرفتار عادت امروز و غافل از پیش آمد فردا باشیم و بی پروا به آینده بر وفق عادت عمل کنیم نه امروز را درمی یابیم و نه کاری برای فردا می-توانیم انجام دهیم. علم برای تفنن نیست بلکه آن را برای زندگی باید آموخت. این علمی که ما در دانشگاه ها می آموزیم اگر کارساز نباشد افسانه ای است که در جهان افسانه هم جایی پیدا نمی کند. این علم را برای ساختن زندگی و برای فردا باید طلبید. فردا نیز در هماهنگی همه علم ها با یکدیگر و با عزم و تصمیمی که برای ساختن آن می گیریم محقق می شود. آینده-نگری عین عقل است و عقل که بسیار از آن میگویند همه جا حاصل و حاضر نیست بلکه باید آن را جست و از او خواست به ما بگوید راه فردایمان کدام است و برای سلوک در این راه چه زادی لازم است. مقدمه ظهور و مداخله خرد در کارها توجه و خودآگاهی مردمان به رفتار و شیوه زندگیشان است که در زمان های اخیر است. در این وضع کاری نداشته باشیم که جهان به کجا می رود اما به فردایی بیندیشیم که نظم و ضابطه ای بهتر از امروز داشته باشد. در کار پژوهش هم راهی را انتخاب کنیم که به سوی آن فردا راهبر است و ما را در تحقق آن کمک می کند. کار بزرگی که آینده نگران باید بکنند توجه دادن و تذکر به مردمان است. این تذکر راه علم و پژوهش را نیز تا حدی معین می کند، آینده نگرى ملازم با پروای آینده و پیشرفت علم دو امر به هم پیوسته اند و یکی بدون دیگری محقق نمی شود. امیدوارم راهی به وحدت یا هماهنگی هر دو داشته باشیم و راه همواره هموارتر شود.